

متن پرسش

سلام و عرض ادب دارم خدمت شما استاد بزرگوار: دیشب از سفر راهیان نور برگشتم و چنان حس تولدی داشتم که فقط و فقط یک بار در سفری که اربعین به کربلا راهی شده بودم داشتم. یک حس پاک و مقدس و عمیق و شدید، شدیداً زلال. انگاری درونم آبشار ملایم و زیبایی جریان دارد. حال خیلی خوب شده، تا کنون اینگونه نبودم. این سفر پنجمی بود که به راهیان نور رفتم، اما مثل اولین سفرم بود حتی بسیار بهتر از آن. بی‌نظیر. یک رزق پیوسته که یادمان به یادمان کامل تر می‌شد و در آخرین مکان که معراج شهدا بود، تمام و کامل شد. و در مسیر برگشت فرصت خوبی پیدا شد تا با آقا امام زمانم هر چه صحبت دارم به عنوان حرف‌های آخر این سفر بگویم. نمی‌دانم دلیل بسیار خاص بودن این سفر چه بود. اما امان از دلتنگی. آنجا هم برای دلتنگی‌های بعد از سفرم می‌ترسیدم و نمی‌دانستم چه کنم واقعاً؟ خیلی از شهدا خواستم کمک کنند و از خودشون و این زیبایی‌ها جدا نشم و از این دلتنگی و هجوم دنیای پست کم میارم و هرگز از مسیر شهدا جدا نشم. بحث جوان و انتخاب بزرگ و چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی بود که دقیقاً از بعد سفر راهیان پارسال شروع به مطالعه کردم و تا قبل سفر امسال تمام کردم. با این دو کتاب خیلی فکر کردم، به شاهد مثال‌هایی که از زندگی شهدا حین خواندن بخش‌های مختلف کتاب می‌رسیدم. خیلی سازنده بود. تغییر کردم و آگه خدا کمک کنه قراره سیر مطالعاتی شما را ادامه بدم. برای ماه مبارک می‌خواستم شرح نهج‌البلاغه و تفسیر قرآن شما را روزانه یک جلسه گوش بدم و بنویسم اما لطف بفرمایید بگویید از کدام سوره قرآن و کدام مبحث نهج‌البلاغه شروع کنم که مناسب حال الانم باشد. نمی‌دانم برای حفظ و امتداد این حال چه کنم؟ این تحول برای همه پیش می‌آید اما یک عده توانستند آن را نگه دارند. سعی می‌کنم نماز اول وقت و با توجه و خوش خلقی با خانواده و انجام تمامی وظایفم نسبت به خانواده و جامعه و برنامه ریزی و تلاش برای هدر ندادن فرصت هام. مباحث چگونگی فعلیت یافتن باورهای دینی خیلی کمک کننده بودند اما خیلی می‌شود که شرایط از دستم خارج می‌شود و به لحاظ روحی کم می‌آورم، و روزهایی حال نمازهای یومیه را هم از دست می‌دهم و فقط برای چشم گفتن به خدا و انجام تکالیف شرعی ام نماز می‌خوانم. و یک نکته دیگر؛ که با دو حاجت رفته بودم، یک حاجت برآورده می‌شود همیشه، اما دیگری گاهی نشانه‌هایی آن می‌آید که گویا شهدا می‌خواهند بگویند ما حواسمان هست و می‌شنویم و می‌بینیم، اما آنچه می‌خواهم را نمی‌دهند. تا کنون حاجتی این اندازه مرا اذیت نکرد. دلم می‌خواهد رها شوم از این خواسته عجیب و غریبی که در دلم پیدا شده. اما رها نمی‌شوم. حسی آمده سراغم که از خدا و شهدا بارها خواستم این را از دلم بردارد اما نمی‌شود. به نظر شما چرا

اینطوره؟ خیلی برایم سؤاله! من هرچه از شهدا خواستم بهم دادند، این خواسته ام را نیز بی جواب نگذاشتند اما جوابی که خواستم را هم نداده اند، چهار سال از این درخواست های مکرر می گذرد و هر بار جواب و نشانه ای میاد سراغم... اما...

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: به هر حال باید در معنای زندگی متوجه مردانِ مردی باشیم که به خوبی زندگی را در این تاریخ شناختند و به زیباترین شکل از پل صراط دنیا گذشتند و این است قصه شهدا. و این است معنی زندگی که در نسبت با آنان، ما در خود می یابیم. مگر می شود انسان در معنای زندگی بدون نسبت با انسان هایی که متذکر معنابخشیدن به انسان می باشند؛ زندگی را بیابد و احساس کند؟ و از این جهت حقیقتاً «راهیان نور» رهروانی هستند که به سوی نور می روند تا نسبت خود را در این دنیا با آن مردانِ مرد تجربه کنند و گرنه زندگی را گم می کنیم.

در مورد رجوع به قرآن و نهج البلاغه، فکر بسیار خوبی کرده اید و به نظر می آید با توجه به موقعیتی که دارید اگر با همان نظم سیر مطالعاتی جلو بروید، ان شاء الله نتایج خوبی به دست می آورید. مهم همین توجهی است که برایتان پیش آمده است یعنی توجه به انس با قرآن و نهج البلاغه.

در مورد حوائجی که انسان در نزد خود دارد باید در عین تقاضای برآوردن آن حوائج و یا آن حاجت، اصرار نداشته باشد، زیرا بزرگان دین فرموده اند ممکن است در آن اصرار، آنچه مصلحت انسان نیست، مطرح باشد. موفق باشید